

قصار: شرافت مثل بکارت است، فقط یک بار از دست می‌رود.

شرشر (SHORSHOR): صدای ریختن آب به آسیاب استکبار جهانی، صدای ریخته شدن هر نوع آب، فرو ریختن آب، صدای ریختن باران شدید، نوع شدید: جَرَجَر.

شرق (SHARGH): قسمتی از جهان که همه مردم آن به بهشت خواهند رفت، مخالف غرب، محل زندگی مستضعفان، صدای خوردن سیلی را هم گفته‌اند.

شرکت (SHERKAT): کمپانی، مؤسسه‌ای که تعدادی آدم در آن شریک شوند و بعد از مدتی به دلیل اختلاف از هم جدا شوند، مبانی استدلالی: شریک اگر خوب بود، خدا شریک می‌گرفت. شهلا شرکت: نام یک مدیر مسئول و سردبیر زن، یک نوع لاله.

شرمنده (SHARMANDEH): حالتی که مسئولان امر در مواجهه رودررو با مردم پیدا می‌کنند.

شریف (SHARIF): لقبی که بزرگان در هنگام سوءاستفاده از مردم به آنها می‌دهند. مردم شریف: ای مردم! لطفاً به ما رأی بدهید.

شطحیات (SHATHIYAT): نوشته یا سروده‌ای شعرگونه که در شرایط

رژیم گذشته.

شاهچراغ (SHAH CHERAGH): علی لاریجانی.

شب‌بو (SHAB-BOO): نام نوعی گل، به کسانی که شب‌ها بو می‌دهند گفته شده است. به سیستم جمع‌آوری شبانه زیاله تهران هم می‌گویند.

شب‌پره (SHAB-PAREH): نام نوعی حشره شبیه پروانه، خفاش، کنایه از موجودی که در شب پرواز کند، نوع شهرام و شهبال آن معروف است، نام یک خواننده پاپ که تکان‌های غیرضروری او بیش از حد قابل قبول است، نمونه آثار «چیلی پوم پوم، توق توق تاق»، «ای قشنگ‌تر از پریا، تنها تو کوچه تریا...»

شب‌چراغ (SHAB CHERAGH): شبی که صدا و سیما برنامه «چراغ» پخش کند.

شرارت (SHERARAT): اعمالی نظیر عربده‌کشی، فحاشی، چاقوکشی، مزاحمت برای دیگران، قمه‌کشی، تیغ‌زنی، حمله دسته جمعی به افراد بی‌گناه در شرایطی که برای اصلاح اخلاقی صورت نگیرد را شرارت می‌گویند.

شرافت (SHERAFAT): بزرگواری، خصوصیتی در انسان که با فعال شدن نقش سیاسی او کاهش می‌یابد، جمله

نشنگی به هم بیافند. نمونه شطح:
 من تبر زینم پر از درویش بود
 برگ سبزم در حصار ریش بود
 در کنار خویش زانو می زدم
 داخل کشکول یا هو می زدم
 هفت خاور کانت لازم داشتم
 یک بغل سوشیانت لازم داشتم
 خلسه در کشکول من اطراق کرد
 برگ سبزی را به من ارفاق کرد
 نشئه یعنی یک سبد گاه و علف
 از سر شب تا سحر طغیان کف
 نشئه یعنی شطح یعنی حرف مفت
 نشئه یعنی شاعری گردن کلفت
 نشئه یعنی دف زدن در زیر آب
 نشئه یعنی پل زدن روی سراب
 نشئه آدم را به کیوان می برد
 کاسه ها را توی لیوان می برد
 نشئه گاهی اسب را خر می کند
 خرمگس ها را کبوتر می کند
 من شبی از روزها شاعر شدم
 اول کار غزل آخر شدم
 یک غزل را تا عراقی پل زدم
 اتفافی، اتفافی پل زدم
 سبک اشعارم اگر هندی نبود
 از مضامین راولپندی نبود
 می گذشتم از کنار شطحیات
 شطح می خوردم در آغوش قنات
 شعاع (SHOAAR): صدای دسته
 جمعی گروهی مردم خشمگین که با

همدیگر نظراتشان را برای نابودی
 کسی یا حمایت از کسی اعلام
 می کنند. سلاحی خطرناک که در اثر
 استعمال مکرر آن آمریکا نابود شد.
 مهم ترین روش انقلابی در دیپلماسی
 بین المللی. وزیر شعار: کسی که
 شعارها را تنظیم و کنترل می کند.
 شعر (SHE-R): کلماتی موزون که
 احتمالاً قافیه هم داشته باشد. شاعر:
 کسی که شعر می سراید. شاعری:
 شغل اکثر مردم ایران. انواع: شعر نو،
 شعر کهن، شعر سپید.
 شفاف (SHAFFAF): هر چیز که پشت
 آن معلوم باشد. مواضع رئیس
 جمهور. یک وضعیت سیاسی که از
 پشت آن همه چیز معلوم است جز
 چیزهای اصلی.
 شقاوت (SHAGHAVAT): بدبختی.
 مواضع بزرگان جهان سوّم نسبت به
 روشنفکران.
 شکست (SHEKAST): خورد شدن،
 شکسته شدن. مقابل پیروزی. باختن
 در جنگ. در ایران هرگز کسی در
 چیزی شکست نمی خورد. جمله
 قصار: ما خوردیم، شما بگین زد.
 (ر.ک. قیصر)
 شکنجه (SHEKANJEH): رنج و آزار.
 عذاب. اذیت. فشار آوردن و کتک
 زدن کسی که گرفتار شده برای تغییر

می شد. به کسی که پادشاه را شفه شفه کند، گفته شده. یک نام ممنوع.

شهبانو (SHAHBANOO): همسر شاه. فاسد. فاجر. پلید. بد. کثیف. بی تربیت. لباس تورتوری می پوشد. چاپ پیام تبریک او باعث تعطیلی روزنامه زن شد. ربطی به روزنامه یالشارات ندارد. ننه رضا. به همه عناصر مهاجم فرهنگی بالاتر از پنجاه سال کمک مالی کرده است. مرده شور برده. شهربانو. ملکه.

شهر (SHAHR): یک آبادی بزرگ دارای خیابان‌های متعدد و کوچه‌ها و احزاب و جناح‌های مختلف و صدا و سیما و مراکز متعدد تصمیم‌گیری و مسئولان کنترل و برج و جریمه. بلده. شهر هرت: جایی که بی‌نظمی حاکم است و قانون قرار است در صورت کوتاه آمدن محافظه‌کاران در آن اجرا شود. روستائیان به آنجا مهاجرت می‌کنند و در آنجا همه کاره می‌شوند. نماینده مجلس دارد. مثال: جیرفت، دزفول، ساوه.

شهر آشوب (SHAHR ASHOOB): کسی که شهر را به هم می‌زند. ابراهیم اصغرزاده. شلوغ کن. خوش تیپ. فتان. معمولاً وجودش باعث مشکل می‌شود. یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی.

کردن او.

شلاق (SHALLAGH): تازیانه‌ای که بزنند تا اخلاق مجرم نیکو گردد و حقیقت را دریابد.

شمس‌الواعظین (SHAMSOLVAEZIN): نام یک سردبیر. ماشاءالله شمس‌الواعظین، متولد ۱۳۳۶. قیافه‌اش شبیه ماشاءالله است و حرف‌هایش شبیه کامی‌جان. عامل استکبار جهانی. تیترا اول. سردبیری که مدیر مسئول، بدبخت می‌کند. سرخور. سیویلایز. سردبیر هزار مدیر مسئول. پلورالیست. نازنازی. مامانی. ترجمه فارسی: خورشید واعظان؛ کسی که دائماً در حال حرف زدن می‌درخشد. کسی که در حال برق زدن نصیحت می‌کند.

شندرغاز (SHENDERGHAZ): میزان درآمد کارکنان اداری کشور.

شنگول (SHANGOOL): آدمی که یک هفته است روزنامه نخوانده و اخبار صدا و سیما را نشنیده و در جریان وقایع اخیر نیست.

شهباز (SHAHBAZ): بزرگترین پسر از پره‌های مرغ. کسی که با شاه بازی می‌کند. نخست‌وزیر حکسومت سلطنتی. کسی که شاه را باز می‌کند. به لیبرال‌هایی که باعث سست شدن اساس سلطنت می‌شوند، گفته

شهردار (SHAHRDAR): نگهدارنده شهر. نگهبان شهر. نگهبان بلد.

بیت:

گردن هر مرکبی چون گردن قمری به طوق

از کمند شهریار شهرگیر شهردار

شهریار (SHAHRYAR): پادشاه. شاه،

کلانتر شهر. بزرگ شهر. فرمانروای

شهر. رئیس بزرگ. گردن کلفت. قلدر.

وابسته به آمریکا. هم خودش بد بود،

هم دوربری هایش، هم مخالفانش.

آوردن نام او با انواع فحش باعث

آمزش گناهان فحاش می شود.

جاسوس. مزدور. فاسد. کثیف. پلید.

ملعون. معدوم. خواهرش کارهای بد

انجام می داد. هم خودش دزد بود. هم

پدرش. مثال: داریوش، کورش،

هوخستره، محمدرضا، رضا،

ناصرالدین شاه.

شهریار زرشناس

(SHARIAR ZARSHENAS):

(... - ۱۳۴۲) دانشمند، فیلسوف،

استاد دانشگاه، مورخ، نویسنده،

نقاش، خطاط، خیاط، هواشناس،

روانشناس، اپیستمولوژیک،

زبانشناس، متخصص در اومانیسم و

تکنولوژی و توسعه. مخالف همه

کسانی که مخالف ماهنامه صبح هستند.

شهریه (SHAHRIYEH): باج سبیل.

پول زور. یامفت. پولی که می پردازند

تا از خدماتی که باید رایگان باشد

استفاده کنند. مقرری که هر ماه به

کارمند و مستخدم می پردازند.

ماهیهانه. حقوق ماهانه. جهت کسب

علم در دانشگاه آزاد می پردازند.

شهسوار (SHAHSAVAR): شاهسوار.

سوار دلیر و چالاک. شاهی که سوار

اوضاع است. کسی که سوار شاه

می شود. ملکه ای که بر شاه تسلط

دارد. نام سابق شهری در شمال ایران

که پرتقال آن معروف است.

شپیپور (SHAYPOOR): آلت موسیقی

برنجی. از سازهای بادی. جهت

خبردار کردن دیگران استفاده می شود.

در امور تبلیغاتی کاربرد دارد. نوع

قدیمی صدا و سیما. در بسیاری از

موارد از دهنه گشاد آن نواخته

می شود. در اثر تکرار استعمال

موجب باد فتنق می گردد.

شیربها (SHIRBAHA): بهای شیر

دادن. پول یا چیزی دیگر که داماد به

پدر عروس دهد. هیچ ارتباطی با

سیاست ندارد.

ص

می شود.
صامت (SAMET): ساکت. نوع صدای
فیلم‌های حکومت‌های استبدادی. در
زمانی که مسئولان زیادی ناطق
باشند، مردم صامت می‌شوند. خفقان
گرفته.
صحنه (SAHNEH): محل نمایش در
تماشاخانه. محل حضور مردم برای
نمایش دادن اینکه ما هم هستیم.
جایی که مردم را با التماس بکشانند و
بعد از حضور مردم با استناد همین
موضوع به آنان زور بگویند.
صدا و سیما (SEDA-VA-SIMA): بوق
سابق. شیپور سابق. سروصدای

صاحب (SAHEB): نوع رابطه مسئولان
کشورهای جهان سوم و مردم آن.
صادرات (SADERAT): مجموعه‌ای از
کالاهای صنعتی و فراورده‌های
مختلف که توسط دوستان و آشنایان
مسئولان محترم به خارج فرستاده
می‌شود. مثال: پسته، خاویار، فرش.
صادق (SADEGH): با صداقت.
موجودی نجیب و سر به زیر که هیچ
وقت به فکر منافع شخصی خود
نیست و برای رضای خدا آدم
می‌کشد.
صالحه (SALEHEH): یک نوع دادگاه
که در آن با رعایت کلیه موازین ظلم

اضافی: در گذشته رادیو و تلویزیون
نسامیده

می شد. آزاردهنده. اطلاع رسان. این
وسیله با فشار یک دکمه مردم را تغییر
می دهد.

صریح (SARIH): رک و پوست کنده.
روشن و آشکار. یک نحوه سخن
گفتن که اگر یک هفته در ایران اتفاق
بیفتد سنگ روی سنگ بند نمی شود.
صغیر (SAGHIR): ناقص عقل.
کوچک. خردسال. ملت ایران.
موجوداتی که عقل شان نمی رسد و
احتیاج به بزرگ تر و قیم دارند.

صف (SAF): محلی که در آن به نوبت
می ایستند تا حق شان را بگیرند. یک
شیوه سیاسی موثر برای استفاده بهینه
از وقت اضافی مردم و تبدیل آن
وقت به یک سرمایه ملی. در دوره
صفویه مردم ایران زیاد در صف
می ایستادند. صفی: دوستی که در
صف با او آشنایی دست داده است.
صفیه: زنی که در صف به عنوان
دوست پیدا شده است.

صلاحیت (SALAHYAT): شایستگی.
با صلاحیت: کسی که همه چیز را

قبول دارد و در خدمتگذاری حاضر
است. بی صلاحیت: کسی که
مشخصات فردی اش شبیه مردم ایران
است.

صلح (SOLH): آشتی. سازش. کاری
که طرفین جنگ پس از خستگی
فراوان و از دست دادن سرمایه و
امکانات و نیروی انسانی مجبور
می شوند، انجام دهند. صلح پایدار:
صلح در شرایطی که طرفین دیگر هیچ
نیروی برای جنگیدن ندارند.

صندلی (SANDALI): محل استقرار
نیروهایی که دست از ایستادگی
برداشته و موقعیت خود را تثبیت
کرده اند. موضوع اصلی در سیاست و
قدرت. جایگاه. پوزسیون.

صوری (SOORI): ظاهری. سطحی.
روش انجام امور در نظام اداری.

صهیونیست (SAHYOONIST): عامل
اسرائیل. وابسته به اسرائیل: مسعود
بهنود. کسی که پس از خودکشی
ارتباطش معلوم می شود. مخالف
اصلی مش قاسم غیاث آبادی.
جانشین انگلیس.

ض

ضایع (ZAYEA): غربتی. اوشکول. اسب. جواتی. یه کاره. سه شده. دودره. دربدر. جمع: ضایعات. موجودی که تاریخ مصرفش تمام شده.

ضجه (ZAJJEH): مویه. ناله. عمده ترین صدایی که از برنامه های تلویزیون به گوش می رسد.

ضدانقلاب (ZED-DE-ENGHELAB):

کسی که زیاد حرف می زند. پررو. کسی که سؤال می کند. کسی که در مورد مسائلی که جوابی برای آن وجود ندارد، سؤال می کند. موجودی که دلیل خاصی برای حذف و اخراج او وجود ندارد. یکنوع

ضابطه (ZABETEII): قانونی که برای دیگران وضع کنند و آن را رعایت نکنند.

ضارب (ZAREB): مأمور غیررسمی برای کتک زدن مخالفان حکومت. کسی که هرگز دستگیر نمی شود. کسی که قبل از کتک زدن مظلوم به نظر می رسد، در حین کتک زدن دیده نمی شود و پس از کتک زدن گم می شود. در شرایط تسویه حساب های سیاسی قابل استفاده است. ضربه زننده. فشاردهنده. تنظیم کننده تعادل سیاسی. جهت انتقام از اصلاح طلبان کاربرد دارد.

بهانه. یکنوع شوخی پردردسر. یکنوع فحش. موجودی تمیز و خوشبو که هرروز حمام می‌رود.

ضرابخانه (ZARRABKHANEH): محل ضرب سکه. جایی که پنجاه تومان پول صرف می‌کنند تا ده تومان آهن را تبدیل به یک سکه پنج‌تومانی کنند. نام یک سه‌راه در تهران.

ضرب‌الاجل (ZARB-OL-AJAL):

تعیین مدتی مشخص برای انجام عملی مشخص. جمله قصار: اگر کارت را متوقف نکنی مثل اجل معلق بر سرت فرود می‌آیم و به تو ضربه می‌زنم. یکنوع خالی‌بندی. تهدید کردن. یکی از روش‌های سیاسی کسی که قرار نیست حمله کند در مقابل کسی که قصد مقاومت ندارد.

ضرب‌المثل (ZARB-OL-MASAL):

یک شیوه خرفهم‌کردن. استفاده از تعدادی کلمات برای گفتن چیزی که مفهوم نمی‌شود. در جوامعی که مردم زیاد حوصله بحث کردن با هم را ندارند به فراوانی استفاده می‌شود. مثال: «علی آباد هم شده جامعه مدنی»، «هرکی پارچه ایرانی بخوره پای درزش هم می‌شینه»، «موتورسواری دولا دولا نمی‌شه»

ضرب و شتم (ZARB-O-SHATM):

روش پاسخ منطقی به افکار عمومی مخالف. انواع: دوبامبی، چماقی، با موتورسیکلت، بازنجیر، با قمه، یا شعار. در دانشگاه مورد استفاده از فراوان است. روش اثبات حقیقت موافق صدکیلویی در مقابل مخالف شصت‌کیلویی. پس از ضرب و شتم گریه کردن ضاربیان به حال مضروبیان مفید است.

ضرر (ZARAR): نتیجه روزانه عمل کارگزارانی که عقل ندارند به حال ملتی که قدرت ندارد. زیان. خسران. وضع تکراری و روزانه ملت‌های جهان سوم.

ضرس قاطع (ZERS-E-GHATEA):

واژه‌ای که استعمال آن در جمله اثبات می‌کند استعمال‌کننده چندکتاب خوانده است. یکنوع ضرس انقلابی. شرطه (ZERTEH): صدای مشکوک.

ضرغامی (ZARGHAMI): یکنوع معاونت سینمایی. نام کامل: عزت‌الله ضرغامی. یک مسئول نظامی که کار فرهنگی انجام داده است.

ضرورت (ZAROORAT): واژه‌ای که سیاستمداران، فیلسوفان و متفکران وقتی نمی‌توانند وجود یا دلیل چیزی را اثبات کنند از آن استفاده می‌کنند.

ضعیف (ZAIF): مقابل قوی. کسی که

در آن عده‌ای دعوت می‌شوند و سپس یک موسیقی گوش‌خراش در آن‌جا پخش می‌کنند و همدیگر را به زور از جا بلند می‌کنند و برای همدیگر عشوه شتری می‌آیند و سپس آنقدر می‌خورند تا کاملاً متورم بشوند و در مرحله بعد مقادیری جوک مبتذل می‌گویند و پس از یک ساعت و نیم خداحافظی به خانه برمی‌گردند و پشت سر همدیگر حرف می‌زنند. محلی که در آن آدم‌ها همدیگر را می‌بینند ولی با همدیگر حرف نمی‌زنند. نام فیلمی از مسعود کیمیایی، ضیافت رسمی: یک‌نوع مهمانی دیپلماتیک که در آن تعدادی شخصیت سیاسی با لباس‌های ناراحت مقدار کمی غذا را با دوازده جور قاشق و چنگال می‌خورند و دائماً به همدیگر لبخندهای احمقانه می‌زنند و یک هفته بعد مدیر کل می‌شوند.

قدرت ندارد. موجودی که همه سیاستمداران به او قول می‌دهند از او حمایت کنند و از او می‌خواهند که از آنان حمایت کند. بدبخت. فلک‌زده. کسی که بعداً قوی می‌شود و دمار از روزگار بقیه ضعیفا درمی‌آورد.

ضعیفه (ZAIPEH): بانوی سنتی. خانم سنتی. ضعیف مونث. منزل. بچه‌ها. طرف. خانوم بچه‌ها. ننه بچه‌ها. عیال. ننه اصغر.

ضمانت (ZAMANAT): پذیرفتن. قبول کردن. پولی که سردبیر روزنامه به حساب دادگاه بریزد تا به زندان نرود. در جوامعی که همه دزد و خطاکار تلقی می‌شوند، زیاد استفاده می‌شود. ضوابط (ZAVABET): جمع ضابطه. مجموعه‌ای از قوانین که آنها را تصویب و ابلاغ می‌کنند تا بعداً با روابطی که وجود دارد آنها را نقض کنند. مجموعه‌ای از قوانین که برای غیر خودی‌ها لازم‌الاجراست.

ضیافت (ZIAFAT): مهمانی. اتفاقی که

ط

ضرب المثل: «کچل‌ها هزار کلک بلندند»، «کچل شانس دارد». نام یک خبرگزاری. نام یک کاسه مسی که در گذشته با آن آب حمام را روی سرشان می‌ریختند.

طاعون (TAOON): یک نوع بیماری مسری و خاتمان برانداز که به دلایل غیرسیاسی تمام جامعه را نابود می‌کند. پس از پیشرفت‌های پزشکی و ریشه‌کن شدن آن این وظیفه به حکومت‌های فاشیست واگذار شده بود. خشونت طلب. محافظه کار. دست راستی. بلای جان.

طاغوت (TAGHOOT): بت. سرکش.

طابق النعل بالنعل

(TABEGH-OL-NAAL-BEL-NAAL):

قدم به قدم پشت سر کسی رفتن. روش حرکت مرید به دنبال مراد. روش حرکت آدمی که عقلش را به پای آدمی که جلوتر از او می‌رود سپرده است. راست راست رفتن.

طاس (TAAS): کچل. بی‌مو. کسی که موهای سرش ریخته است. کسی که دائماً دنبال دکتر می‌گردد تا پول‌های اضافی‌اش را به او بدهد و مو درسیاورد. موجودی که میلیون‌ها کلاهبردار پزشکی - بهداشتی با وعده و وعید دادن به او پول درمی‌آورند.

نام هرنوع دشمن در سال‌های اول انقلاب. مقابل: یاقوت.

طاق ابرو (THAGH-E-ABROO):

خمیدگی ابرو. هلال ابرو. کمان ابرو. محلی در معشوق که شاعران در قرون گذشته خودشان را برای دیدن آن جر می‌دادند. محلی که شاعران عاشق را ذلیل می‌کرد. انواع: کمانی، کشیده، پاچه‌بزی، لنگه‌به‌لنگه.

بیت:

نم‌نم از دیدن چشم تو کمی سخت شدم

طاق ابروی تو را دیدم و بدبخت شدم

طاقباز (TAGHBAZ): خوابیدن به

پشت. مقابل: دمرو. نحوه خوابیدن

کسی که از زور بیکاری ستاره

می‌شمارد. نحوه خوابیدن آدم

خیالباف. یک‌نوع پرنده (باز) که

جفتش را از دست داده باشد.

طاقت (TAGHAT): تحمل. کاری که

آدم ضعیف در مقابل مشکلات

می‌کند. دولت‌های بی‌عرضه مردم را

وادر می‌کنند که در مقابل مشکلات

این کار را بکنند، اما کاری به آنان

نداشته باشند.

طاقت‌فرسا (TAGHAT-FARSA):

احساس مردم پنج‌سال بعد از اینکه

یک دولت بی‌عرضه سرکار ماند.

طاقت‌سوز: احساس مردم ده‌سال بعد

از اینکه یک دولت بی‌عرضه سرکار ماند. پرطاق: خصوصیت مردم بیست‌سال بعد از تحمل یک دولت بی‌عرضه. خاک‌برسر پیه بی‌خاصیت: خصوصیت مردم بیست و پنج سال بعد از تحمل یک دولت بی‌عرضه.

طالبان (TALEBAN): جمع طلبه. نام حکومتی در افغانستان. نام یک گروه سیاسی - مذهبی افغانی. گروهی طلبه که فکر می‌کنند انسان برای بلندکردن ریش خلق شده. سرنوشت آدم‌هایی که فراموش می‌کنند انسان خلق شده است تا زندگی کند. پیچیده‌ترین ترکیب ریاکاری و دیپلماسی. جمع منطقی آمریکا و اصول‌گرایی.

طاووس (TAVOOS): پرنده عشوه‌گر خوش‌تیپ. اگر این پرنده به جای هندوستان در افغانستان یافت می‌شد انواع آن را طالبان تیرباران می‌کرد.

طببقه (TABAGHEH): نوعی از دسته‌بندی انسان‌ها در جامعه باتصور اینکه انسان تفاوت چندانی با سب‌زمینی ندارد. محلی که در آن قرار است کتاب بگذارند ولی معمولاً گلدان یا جعبه نخ و سوزن می‌گذارند. جمع: طبقات. یک ردیف اتاق که روی یک ردیف دیگر گذاشته شده است. جامعه طبقاتی: همان جامعه معمولی است منتهی با چشم

روش برخورد نیروهای خودی با نیروهای غیرخودی و نخودی. ضرب المثل: «برو جلو بذار باد بیاده» «برو آقا، وانستا» «برو جلو بوق بزن» یکی از ساده‌ترین شیوه‌های حذف.

طرف (TARAF): سو. جهت. یارو. فلاتی. این‌کاره. سوژه. این‌طرفی: خودی. آن‌طرفی: غیرخودی. بی‌طرف: نخودی.

طرفه‌العین (TORFAT-OL-EIN):

فوراً. سریعاً. آنی. به سه شماره. یکی ثانیه. روش اجرایی حکومت وقتی قرار باشد عملی غیرقانونی انجام بگیرد. کاری که خاتمی هیچوقت نمی‌کند.

طشت (TASHT): وسیله‌ای گود و گرد از جنس فلز یا پلاستیک که مستضعفان و پرولتاریا و دانشجویان در آن آب و پودر رختشویی بریزند و در آن لباس بشویند. اگر ما در اینجا توضیح نداده بودیم که طشت چیست ملت دق می‌کردند. ماشین لباسشویی سابق. یک وسیله ورزشی برای تقویت ماهیچه‌های دست و پا.

طغیان (TOGHYAN): شورش. از حد تجاوز کردن. کاری که حکومت‌ها باعث آن می‌شوند و بعد غصه می‌خورند که چرا بوجود آمد. در اثر فشار از پایین و امتیاز ندادن از بالا

آستیگمات دیده شده است. جامعه بی‌طبقه: آرمان و وعده‌ای که گروهی از روشنفکران به گروهی از فقرا می‌دهند تا آنان را به خیابان بیاورند و به عنوان گوشت جلوی توپ استفاده کنند. جامعه بی‌طبقه توحیدی: وعده آرمانی گروهی از روشنفکران شبه‌مذهبی برای سوءاستفاده از آدم‌هایی که عقلشان را به دست هر آدمی می‌دهند.

طیبیب (TABIB): پزشک. دکتر. موجودی که با نگاه کردن به جاهای مختلف یک انسان او را وادار می‌کند که بیمار شود.

طراوت (TARAVAT): شادابی. نشاط. سرخوشی. نوعی بیماری در جوانان که پیرمردها، میانسالان و حکومت‌های استبدادی با آن مبارزه می‌کنند.

طرب (TARAB): شاد شدن. سرخوش بودن. احساسی که از شنیدن گفتمان خاتمی به دانشجویان دست می‌دهد. کف زدن. کف کردن. مشاهده آن باعث افزایش استفاده از موتورسیکلت و چماق می‌شود. عملی که مطرب انجام می‌دهد. حالتی که پدیرها در گذشته داشتند و پسرها الآن حق ندارند داشته باشند.

طرد کردن (TARD-KARDAN):

بوجود می آید. نتیجه منطقی
اختیارات فراوان و پاسخ ندادن.

طفره رفتن (TAFREH-RAFTAN):

روش برخورد مسئولان با مشکلاتی
که مردم می دانند. واکنش منطقی
مسئول در مقابل سؤال. احساسی که
از دیدن خبرنگار به خبرساز دست
می دهد. روش طفره رفتن: ابتدا
خودتان را به آن راه می زنید، بعد با
لب و لوجه تان ور می روید، بعد یک
لیوان آب می خورید، بعد به سؤال
بعدی پاسخ می دهید. کاری که در
پرونده قتلها دائماً اتفاق می افتد.

طفل (TEFL): بچه. نوزاد. انسان تازه
به دنیا آمده. مردم از دید حکومتها.
تصوری که مسئولان صدا و سیما از
جوانان دارند. طفیلی. اضافه.
موجودی که چون به او جواب
نمی دهیم بنا بر این نمی فهمد.

طلبکار (TALABKAR): حالتی که
حکومت و محافظه کاران نسبت به
عامه مردم دارند.

طمأنینه (TOMAANINEH): نوع
حرکت مسئولان امر در مواقعی که
مردم مشکلات بسیار اساسی و
فراوان دارند. آرامش داشتن.

طمطمراق (TOMTORAGH): بسا
تاراق تاراق حرکت کردن و در هنگام
بازدید سروصدای اضافی صادر

کردن. روش حرکت موجودی که
دیدنش احترام بر نمی انگیزد، اما لازم
است که به او احترام بگذارید.
سروصدایی که هنگام بازدید مدیران
از موجوداتی به نام مردم صادر
می شود. نوعی آلودگی صوتی
سیاسی در شرایط سازندگی. جمله
قصار: «کور باش، دور باش». «آقا دارن
می آن، خفه بشید».

طناب (TANAB): شیبی نرم و
انعطاف پذیر و طولانی که عناصر
خودسر خودی آن را با دو دست
بگیرند و پس از دور زدن وزارت
اطلاعات از آن برای خفه کردن
نویسندگان و روشنفکران استفاده
کنند و تا موقعی که ماجرا کشف
نشده قتل را به گردن آمریکا و
ضدانقلاب و اسرائیل بیندازند. وسیله
متوقف کردن جامعه چندصدایی. نام
فیلمی خسته کننده از آلفرد هیچکاک.
نام تهرونی: طناب.

طناز (TANNAZ): حالت طنزگو.
افسون کننده. مسخره کننده.

طنز (TANZ): ریشخند کردن. ناز کردن.
عشوہ آمدن. گفتن برخی از مسائل به
صورتی خنده آور. گفتن مشکلات به
شکلی که شنونده سریعاً گریه نکنند.
انواع: طنز سیاه، طنز مبتذل، طنز
تکراری، عشوه شتری.

اعلام پشتیبانی، اعلام نفرت، اعلام انزجار، اعلام حمایت. معمولاً توسط حکومت‌هایی استفاده می‌شود که مطمئن هستند مورد نفرت مردمند. طیاره (TAYYAREH): هواپیما. آئروپلان. یک وسیله فلزی که مسافران در آن سوار می‌شوند، اما عده‌ای آن را مسی دزدند و درخواست‌هایی می‌کنند که بعداً به نتیجه نمی‌رسد و پس از دستگیری هواپیماربایان به حبس‌های طولانی مدت محکوم می‌شوند. وسیله‌ای که با تأخیر حرکتش را آغاز می‌کند.

طومار (TOOMAR): پارچه‌ای دراز و سفیدرنگ که تعداد محدودی آدم روی آن بارها امضاء کنند و دلیل قاطع باشد بر اینکه تمام مردم خواستار برکناری یا نابودی یا حذف آدمی شده‌اند که حق حیات و پاسخگویی ندارد. یکی از ابزارهای خفه کردن مردم توسط حکومت‌هایی که هنوز مستقیماً توانایی اینکه اعلام کنند ما از مردم بدمان می‌آید را ندارند. در اماکن شلوغی که مردم هیجان‌زده همدیگر را هل می‌دهند تهیه می‌شود و در اتاق‌های خلوتی که مردم حضور ندارند مورد استناد قرار می‌گیرد. انواع طومار: اعلام وفاداری،

ظ

زورگو در مقابل بدبخت و بیچاره درپیش می‌گیرد.
ظن (ZANN): گمان. حدس. حالت نیروهای مخفی در کلیه رفتارهای علنی. حالتی که دولت فاشیست درمورد همه مردم دارد. سوءظن: احساس موجود خودی درمورد موجود غیرخودی. احساس اکثر قاضی‌ها در مقابل اکثر متهمان.

ظاهر (ZAHER): پیدا. آشکار. هویدا. نمایان. آنچه دیگران ببینند و یقین کنند که موضوع همین است که می‌بینند. مقابل: باطن.
ظرافت (ZARAFAT): زیرکی. مهارت. نکته‌سنج بودن. حالتی که آدم در مقابل خشونت طلبان نباید انجام دهد چون پدر آدم را درمی‌آورند.
ظلم (ZOLM): جور. ستم. روشی که

ع

دولتی مراجعه می‌کند. موقعیتی که فرد در مقابل شرایط اقتصادی می‌یابد. وضع مردم در شرایط مراجعه به دادگاه.

عادل (ADEL): یک موجود نایاب و منقرض شده که در بعضی داستان‌ها سرگذشت آن نوشته شده است.

عادی (ADDI): روزمره. معمولی. مسایلی که هر روز اتفاق می‌افتد مانند توهین و تحقیر و مورد اهانت قرار گرفتن و مشکل مالی و ناامنی و مواردی از این دست.

عارف (AREF): دانا. حکیم. شناسنده. شخصیت اصلی اکثر فیلم‌های

عابر (ABER): عبورکننده، گذرکننده. کسی که در حال گذشتن از خیابان است. کسی که احتمال دارد جاسوس اسرائیل باشد. کسی که احتمالاً از دشمنان است.

عابربانک (ABER BANK): رهگذر بانک. عبورکننده بانک. نوعی بانک که در آن مراجعه‌کننده مورد اهانت و بی‌اعتنایی کارکنان بانک قرار نمی‌گیرد، چون هیچ کارکنی وجود ندارد. عابری که احتمالاً می‌خواهد بانک بزند.

عساجز (AJEZ): خسته. درمانده. وضعیت آدمی که به سازمان‌های

تبلیغاتی ایرانی. کسی که کم حرف می زند،

نگاهش دائماً به زمین دوخته شده و به شما حالی می کند که داخل آدم نیستید. نام یک خواننده سابق.

عاشق (ASHEGH): کسی که عشق بورزد. بسیار دوست دارنده. مثال: لیلی و مجنون، رومثو و ژولیت. علائم: زیاد آه می کشد، دائماً چشم هایش را خمار می کند، دائماً دست توی موهایش می کند، دائماً از دیگران ساعت می پرسد، یک عمیق به سیگار می زند و در حالی که گردنش را کج کرده است به آسمان نگاه می کند. انواع: ملودرام، خانوادگی، سیاسی، ایدئولوژیک، فلسفی، جنگی، مسلحانه، دانشجویی. کسی که این طور بشود هیچ چیز را جز معشوق نمی بیند. به موجوداتی که یک تخته شان کم است هم گفته شده. بیت: اگه عشق همینه، اگه زندگی اینه، نمی خوام چشمام دنیا رو ببینه، دی دیم دیم...

عاطفه (ATEFEH): یک احساس انسانی که با افزایش مشکلات اقتصادی و یا در شرایط بحران سیاسی تسلیم منحنی عرضه و تقاضا می شود.

بیت:

چنان خشکسالی شد اندر دمشق
که یاران فراموش کردند عاطفه (!)
ضرب المثلی فولکلوریک - مدنی:
هنوز گشنگی نکشیدی که روابط
عاطفی یادت بره.

عاقل (AGHEL): موجودی که به جای گوش دادن به تبلیغات از عقلش استفاده می کند. یکی از عوامل دشمن. موجودی که با لجاجت در مقابل اهداف اصول گرایان مقاومت می کند. کسی که نمی تواند بپذیرد گذشته هرگز نبوده است و آینده هرگز نخواهد آمد. بی صلاحیت.

عام المنفعه (AM-OL-MANFAEH):

فعالیتی اقتصادی که توسط گروهی موجود بسیار باهوش انجام می شود و درآمد فراوانی به دست می آید و بخش تبلیغاتی آن نیز بسیار فعال است. خیریه، غیرانتفاعی. مدیران این سازمان ها فقط برای مردم کار می کنند منتهی از آسمان برای آنان به زور پول می ریزد. حاصل جمع روش های سرمایه داری و تبلیغات سوسیالیستی.

عبوس (ABOOS): ترشرو، بداخم. حالت چهره مسئولان در هنگام ملاقات با مردم در شرایطی که مردم قدرت انتخاب ندارند.

عتیقه (ATIGHEH): دیرینه، قدیمی.

صوتی خشونت طلبانه.
 عرضه (ORZEH): توانایی. کارآمدی.
 خصوصیتی لازم و کمیاب برای
 مدیران و مسئولان خودی. کمبود آن
 معمولاً با احساس افزایش توطئه‌های
 استکبار جهانی همراه است.

عروسی (AROOSI): مراسم ازدواج
 زن و مرد که در آن میهمانان با لباس
 تمیز حاضر می‌شوند تا یک زن و مرد
 فیلمبردار صحنه‌های مختلف آن را
 ضبط کنند. در سال‌های اخیر علت
 اصلی ازدواج، ضبط تصویر آن است.
 عریضه (ARIZEH): عرض حال.
 نامه‌ای سوزناک که در آن فردی با
 التماس و ناله خواسته قانونی خود را
 می‌طلبد. اشاره به گرسنگی و فوت
 فامیل‌ها و داشتن فرزندان متعدد و
 استفاده از انواع چاپلوسی در این نوع
 ادبیات کاربرد دارد.

عشق (ESHGH): دوست داشتن بیش
 از حد. علت اصلی مشکلات سیاسی
 در حکومت‌های فاشیستی، نوعی
 رابطه عاطفی که علت اصلی آن
 ضریب بالای بیکاری و نامشخص
 بودن آینده است. در جوامع سنتی با
 نگاه کردن به جوی آب، چاه آب یا
 کنار رفتن پرده اتفاق می‌افتد.

عشووه (ESHVEH): ناز و کرشمه.
 نحوه رفتار مسئولان عالی مرتبه سابق

اشیاء قدیمی که برای افتخار کردن به
 گذشته و کلاه گذاشتن سر تازه به
 دوران رسیده‌ها کاربرد دارد. آفتابه و
 لگن، لاله و شمعدانی. در شرایطی که
 هیچ اتفاقی در جامعه نمی‌افتد و
 مردم معتقدند گذشته بهتر از آینده
 بوده است، قیمت آن افزایش پیدا
 می‌کند.

عجایب (AJAYEB): جمع عجیب.
 مجموعه‌ای از تصمیمات مسئولان
 که هر روز گرفته می‌شود و اعلام
 می‌گردد. شگفتی‌ها.

عجله (AJALEH): کاری که خارجی‌ها
 می‌کنند و نشان‌دهنده حرص و آز آنان
 است و کاری که ما هرگز نمی‌کنیم و
 نشان‌دهنده این است که ما خیلی
 خوب و مامانی هستیم. سرعت.
 شتاب. عجلول: کسی که با شتاب
 کاری را انجام می‌دهد چون احتمالاً
 فکر می‌کند زمان، کمی هم ارزش
 دارد.

عداوت (ADAVAT): دشمنی.
 خصومت. یکی از مهم‌ترین
 ضروریات زندگی در جوامع انقلابی.
 عربده (ARBADEH): فریاد. روش
 اعلام مواضع در جوامعی که مردم از
 گوششان زیاد استفاده نمی‌کنند. یک
 شیوه برای اصلاحات اخلاقی. روش
 گفتمان سنتی. یک نوع آلودگی

در زمان انتخابات. استفاده بهینه از میمیک صورت در هنگام اختلال ارتباطات عاطفی. حاصل جمع زیبایی شناسی و استحمار است. نوع اغراق شده آن به نام عشوه شتری کاربرد اداری - سیاسی دارد.

عفو (AFV): بخشش. عملی که در گذشته می کردند.

عقده (OGHDEH): گره. یک حالت روانی که در آن فرد انتقام خود را از کسانی که عامل مشکلات او نبوده اند، می گیرد. یکی از عوامل اصلی جنبش های اجتماعی و انقلابی.

عقل (AGHL): شیئی موهوم که در اثر استفاده از آن آدم ها ممکن است منافعتشان را از دست بدهند. موضوع منتفی شده. موجودی ناخوشایند که کثرت استعمال آن مضر است. مهم ترین دشمن حکومت های سیاسی و بخصوص حکومت های انقلابی.

عقلانی (AGHLANI): کاری که ما نمی کنیم و دشمن ما می کند.

علامه (ALLAMEH): نوعی دانشمند که همه به او احترام می گذارند اما کسی به حرفش گوش نمی کند. برگزاری بزرگداشت او ضروری است.
علت العلل (ELIAT-OL-ELAL): عامل

اصلی. دشمن. استکبار جهانی.

علت و معلول (ELLAT-O-MAALOOOL): یک قاعده فلسفی که در کشورهای که عقل در آن مورد استفاده قرار می گیرد، حاکم است. در بخشی از جهان اتفاقات، علتی ندارد.

علی لاریجانی (ALI LARIJANI):

متفکر. فیلسوف. سیاستمدار، نظریه پرداز. نظریه ساز. مخالف با انواع اومانیزم و انواع انسان. استفاده از وی در انتخابات برای پیروزی کاندیداها اثر قطعی دارد. برادر جواد لاریجانی و برادر برادران دیگر.

عمال (OMMAL): کارکنان. جمع عامل. نیروهای دشمن. انواع: عمال مزدور، عمال امپریالیسم، عمال استکبار جهانی.

عمراً (OMRAN): همیشگی. هیچ وقت. ممکن است. اتفاقاً. بعید نیست. ممکن است بشود. یک تکیه کلام جدید تهرانی برای نشان دادن اینکه ادبیات موضوعی احمقانه و غیر ضروری است. نخستین بار این واژه در بنگاه های خرید و فروش املاک و اتومبیل کشف شد.

عناصر (ANASOR): واژه تحقیر برای مخالف. مثال: عناصر وابسته، عناصر استکباری، عناصر دشمن. در نگاه فیزیکی و شیمیایی به سیاست، مورد

اما وقتی خودشان صدایشان دربیاید
توسری می خورند.
عسواصل (AVAMEL): جمع عامل،
بی اراده‌ها، بدبخت‌ها، بیچاره‌ها،
ذلیل مرده‌ها، آدم‌هایی که برای دیگران
کار می‌کنند، در احزاب و مطبوعات
به وفور یافت می‌شود. اگر مال آنان
باشد مزدور است، اگر مال ما باشد
فداکار است.

استفاده قرار می‌گیرد.
عوارض (AVAREZ): جمع عارضه
پولی که دولت به بهانه‌های مختلف
از مردم می‌گیرد تا هم با مصرف آن
اضافه وزن پیدا نکنند و هم پرروتر از
این که هستند، نشوند. باج و خراج.
مالیات.
عوام‌الناس (AVAM-OL-NAS): جمع
عامه به معنی همه مردم. موجوداتی
که همه از جانب آنان حرف می‌زنند

غ

زیر چانه مرفهین بی درد. وجود آن در میان علما نشانه پاکی ذات و امساک و گوشه نشینی بوده است.

غذا (GHAZA): مجموعه‌ای از مواد گیاهی یا حیوانی که با مزه‌های مختلف پخته می‌شود و به صورت زیبایی آراسته می‌شود تا آن را بخورند و پس از آن سیگار بکشند.

غرب (GHARB): جایی که در آن هیچ خبری نیست، ولی معلوم نیست مردم چرا به آنجا می‌روند. محل سکونت کسانی که قرار است به جهنم بروند.

غربتی (GHORBATI): کسی که

غارت (GHARAT): برداشتن غیر مؤدبانه اموال دیگران و پس ندادن آن. در گذشته برای غارت کردن با صدای بلند فریاد می‌کشیدند و می‌دویدند و عصبانی می‌شدند. انواع: با سر و صدا، بی سر و صدا.

غار تگر بیت المال

(GHARATGAR-E-BEITOLMAL):

کسی که توانایی مدیریت چند پروژه همزمان را با سرعت و دقت دارد. یک مدیر پروژه‌های عمرانی که در صورت فعالیت انتخاباتی زندانی می‌شود.

غبغب (GHAB GHAB): زانده گوشتی

عبارات انگلیسی و فرانسه را با لهجه لری و ترکی استفاده می‌کند. کسانی که آمده‌اند شهر پول‌ها را بردارند و برگردند به محل خودشان. رپ لهجه‌دار.

غریزه (GHARB-ZADEH):

پدر سوخته، فرنگی مآب، سوسول، فکل کراواتی، مموش، تمیز باشد. هرکسی از ما خوشتر نیاید. نوع مضاعف ایجابی آن مشهور است (ر.ک.ا.ف)

غـرغر (GHOR-GHOR): شیوه اظهار نظر و گفتمان سیاسی طبقه متوسط و کارمندان.

غلاف کردن (GHALAF-KARDAN):

کوتاه آمدن. توپ خوردن. جا زدن. موضوع عوض کردن. دست از خشونت طلبی برداشتن.

غـمباد (GHAMBAD): یک جریان فرهنگی که باعث ناراحتی و غم و غصه آدم می‌شود. غمباد آورده.

غوغاسالاری (GHOGHASALARY):

اصالت سر و صدا. جیغ و دادسالاری. مملکت را با نعره و عربده اداره کردن. در این فلسفه سیاسی میکروفون، بلندگو، رادیو و تلویزیون مهم‌ترین ابزارهای حکومت است. رئیس در حکومت غوغاسالار کسی است که صدایش از همه بلندتر است.

غیب (GHEIB): پنهان. نامعلوم. غیب شدن: محو شدن و از بین رفتن. در ممالکی که روشنفکرانش زیاد حرف می‌زنند از این شیوه برای حذف شدن آنان استفاده می‌کنند. نوع زنجیره‌ای آن معروف است.

غیبت (GHEIBAT): یکی از لذات کم‌نظیر جامعه انسانی که حداقل نیم ساعت آن در روز باعث افزایش بهداشت روانی می‌شود. و لازم است که در اکثر موارد آدم‌ها اعلام کنند که از آن بدشان می‌آید. ژورنالیسم نوع پیشرفته آن است.

غـیرت (GHEIRAT): عصبانیت

نامحدود ناشی از چیزهای بدی که ممکن است بعداً پیش بیاید و استفاده از قدرت فیزیکی دست‌ها و پاها برای حفاظت از ارزش‌ها. دفاع خشمگینانه و تا سر حد مرگ از کسی که بعداً او را تا سر حد مرگ کتک خواهیم زد. ناموس پرستی در غیاث آباد کاربرد فراوان دارد. برای مبارزه با استکبار جهانی، انگلیس، صهیونیسم و آمریکا بیشترین اثر را دارد. در فوتبال، پیشرفت‌های علمی، جنگ، توسعه صنعتی، سدسازی، دریانوردی، باستان‌شناسی و تولید سوسیس و کالباس نقش داشته و باعث رشد می‌شود.

ف

ساخته است و بقیه ویدئوها را با بیل و کلنگ در بیابان ساخته‌اند. نام سابق میدانی در کرمان.

فاتح (FATEH): پیروز. کسی که هنگام جنگ نیروهایش کشته می‌شوند و پس از جنگ معلوم می‌شود که پیروز شده. کسی که در هنگام فیلمبرداری تلویزیونی دو انگشت خود را شبیه دو شاخه جلوی دوربین می‌گیرد. در طول سیصد سال اخیر در کلیه جنگ‌ها هر دو طرف پس از جنگ فاتح شده‌اند.

فارس (FARS): نام یک استان به مرکزیت شیراز. محلی که در آن گل و

ف (FE): یکی از حروف الفبای فارسی. کسانی که در جریان هستند "ف" را نشنیده باید تا فرحزاد بروند.

فئودال (FEODAL): موجودی کهنسال با کلاه شاپو، عصا در دست، جلیقه و کت و شلوار پوشیده که لنگ لنگان راه می‌رود و در طول دو‌یست سال گذشته حکومت‌های مختلف هر کدام بخشی از اموالش را مصادره کرده‌اند و در حال حاضر حقوق بازنشستگی‌اش نیز قطع شده است. خان.

فابریک (FABRIK): کارخانه. اصطلاحی در خرید و فروش. ویدئو فابریک: ویدئویی که آن را کارخانه

آدم‌های مهمی که دلیل روشن و مشخصی برای اهمیت آنان وجود ندارد، می‌دهند. یک نوع تعارف صنفی. آدم فاضل نه دانشمند است، نه متخصص است، نه ادیب است، نه فیلسوف است، نه هنرمند است و نه کتابی نوشته است، اما به نظر می‌رسد اهمیت دارد.

بیت:

گیرم که خود شماست فاضل
از فضل شما مرا چه حاصل
فاضلاب (PIPI): گلاب به روتون، روم
به دیفال، روم به گل، معذرت
می‌خوام، زیونم لال، دور از جون،
بلانسبت، اسباب شرمندگی آبی که
زیاد بیاید و از نهر به خارج بریزد.
W.C. دستشویی. توالت.

فاضله (FAZELEH): زن فاضل. زنی
که نه کار بیرون از خانه را بلد است و
نه به کارهای خانه‌داری وارد است.
زنی که دائماً دیگران را نصیحت
می‌کند و تودماغی و کشدار سخنرانی
می‌کند.

فال (FAL): شگون. پیش‌بینی بخت و
طالع. انواع: نخود، ورق، قهوه،
آینه‌بینی، حافظ، کف‌بینی،
چهره‌بینی، چینی، هندی، ژاپنی،
عربی، مالزیایی، سنگاپوری، چچنی
و غیره. در اکثر فال‌ها یک نفر افتاده

بلبل فراوان است. در این منطقه مردم
تا یک متر چمن پیدا می‌کنند قابلمه و
سفره‌شان را می‌برند به آنجا و در آنجا
خوش می‌گذرانند. مهمترین کار در
این منطقه عاشق شدن است. عاشقان
در این منطقه عادت دارند که زیر
درخت دراز بکشند و در فراق معشوق
آواز بخوانند و بگویند: "ای یارم بیو،
دلدارم بیو."

فاسد (FASSED): تباه. ضایع. لقب
روشنفکران. یک نوع برجسب که
توسط عوامل مجهول‌الهویه به
عناصر معلوم‌الحوال زده می‌شود.
"یارو فاسده" یعنی: این آقا نظراتی
دارد که از آن دفاع می‌کند و وقتی به او
پاسخ نامربوط می‌دهیم، قبول
نمی‌کند.

فاشیست (FASHIST): یک مکتب
فلسفی که در هنگام اثبات نظراتش
مردم زخمی می‌شوند. انسان
فاشیست: انسانی است که از خودش
خیلی خوشش می‌آید و انتظار دارد
که دیگران هم به همان میزان به او
علاقه داشته باشند.

فاشیسم (FASHISM): به اکبر گنجی
مراجعه شود. ضرب‌المثل عامیانه:
همه از ریسمان سیاه و سفید
می‌ترسند.

فاضل (FAZEL): دانشمند. لقبی که به

می پردازند بیشتر به فداکاری دیگران می پردازند، اما به نفع خود نتیجه می گیرند. فدایی: کسی که جانش را در راه مشخص و مهم یا کار مهمی فدا می کند. اکثر کسانی که زنده می مانند بعد از مرگ شخص فدایی اذعان می کنند که او اگر کمی عقلش را به کار انداخته بود این کار را نمی کرد.

فراق (FARAGH): دوری. جدایی. فاصله گرفتن دو عاشق که باعث شکوفایی آن عشق می شود و به محض اینکه به هم می رسند عشقشان ضایع می گردد. اتفاقاتی که در فراق می افتد: گریه کردن، ناله کردن، آه سرد از دل برکشیدن، فال حافظ گرفتن، در خیابان قدم زدن، غذا نخوردن، حمام نگرفتن، سیگار کشیدن، با صدای آهسته با دیگران حرف زدن، شانه نکردن مو، جمله قصار ادبی: اگر عاشقان سریعاً به وصالشان می رسیدند ادبیات عاشقانه نابود می شد.

فراماسونری (FRAMASONERY):

سازمانی دارای مقررات عجیب و غریب. فراموشخانه. حزبی مخفی که در آن آدم‌های بسیار مهمی جمع می شدند و کارهای احمقانه‌ای می کردند.

فراموشخانه

است، یک زن بدجنس وجود دارد که پای چیزی را امضا می کند، اولش بد است بعداً خوب می شود و یک چیزی در یک جایی گره خورده است. در کشورهایی که همه چیز نامشخص است و کسی از آینده‌اش خبر ندارد و علتی برای هیچ معلولی موجود نیست، زیاد استفاده شده است.

فتوت (FOTOVVAT): جوانمردی. کرم. سخاوت داشتن. بخشندگی. کارهایی که در گذشته بعضی‌ها می کردند.

فجیع (FAJI-A): نحوه رفتار نیروهای خودی و خودسر با روشنفکران و اهل فکر. حالتی که در آن از طناب برای تغییر دیدگاه‌های افراد استفاده می شود.

فخر کردن (FAKIH KARDAN):

کاری که حکومت‌ها بعد از اینکه قدرت پیدا کردند می کنند. وسایل مورد استفاده برای فخر کردن: ساخت میدان، مراسم افتتاحیه، برگزاری جشن سالگرد، استفاده از قاب طلایی، چاپ مدال و پوستره، سان دیدن از رژه مردم.

فداکاری (FADAKARI): گذشتن از جان و مال خود در گذشته برای گرفتن جان و مال دیگران در آینده. معمولاً کسانی که به ذکر فداکاری‌ها

(FARAMOOSHKHANEH):

جایی تنگ و تاریک که متهمی را بدون محاکمه به آنجا بیندازند و بعد یادشان برود که او در آنجا است.

فراموشکار (FARAMOOSH KAR):

خصوصیت فردی که انتخاب شده، شش ماه پس از انتخابات.

فرخزاد (FARROKH ZAD):

فرخزاد. نام زنی شاعر که هر وقت حقوق زنی پایمال می شود آن زن عکس او را می خرد و به دیوار اتاقش می چسباند.

فردا (FARDA):

روز بعد. روزی که معلوم نیست چه اتفاقی می افتد. روزی که قرار است همه چیز درست شود. جمله قصار: "امروز برو فردا بیا"، "فردا از آن ماست"، دلخوشکنک.

فرسودگی (FARSOODEGI):

حالتی که به انسان در حکومتی که معلوم نیست چه می خواهد، دست می دهد. ساییده شدن. کهنه شدن. پوسیده شدن. بدبخت شدن. بیچاره شدن. ذلیل شدن. می خواهید تا سی صفحه بعد همینطور پشت سر هم بنویسم؟

فرعون (FEROWN):

گروهی از پادشاهان مصر که مرض ساختن اشیاء بسیار بزرگ با سنگ را داشتند و از مردم به عنوان حمّال استفاده

می کردند.

فرفر (FERFER): صدایی که موقع بالا کشیدن آب بینی از آدم سرماخورده به گوش می رسد.

فرقه (FERGHEH):

حزب سنتی. دسته. گروه. جماعتی که اگرچه ظاهراً عقل دارند ولی همه مثل هم فکر می کنند.

فرمالیته (FORMALITE):

تشریفاتی. اکثر فعالیت های تولیدی و شبه تولیدی، دولتی و تعاونی و خصوصی، عمرانی و خدماتی، سیاسی و غیرسیاسی در جهان سوم. مجموعه ای از فعالیت ها که ظاهراً وجود دارد ولی باعث هیچ اتفاقی نمی شود.

فرمان (FARMAN):

دستور. حکم. امریه. برادر قیصر. شیوه اداره حکومت در کشورهایی که قانون در آنها وجود ندارد. فرمانبر: المأمور معذور. کسی که عقلش را به دست فرماندهی می دهد که هر روز نظرش عوض می شود. فرماندار: کسی که به او فرمان داده شده تا به دیگران فرمان بدهد. فرمانده: کسی که کارش دستور دادن است. فرمانروا: کسی که هم باید حرف زورش را شنید و هم به او احترام گذاشت. فرمانفرما: کسی که خیلی فرمان می دهد.